

عبرت

به قلم نورالله گبای

For the English version of this essay please see the accompanying file.

بزرگترین بدبختی ندانستن علت وقوع بدبختی است.

یکی از مشکلات اساسی بشر این است که از گذشته عبرت نمی‌گیرد و برای اجتناب از تکرار بدبختی‌ها، به موقع درصدد فهم و رفع علل وقوع مشکلات بر نمی‌آید. در نتیجه، به عناوین مختلف اشتباهات خود را تکرار می‌کند و ناکامی‌ها را نسل اندر نسل تحمل می‌نماید. به قول شاعر،

هر که ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

سالمدان خانواده‌ها نیز درصدد سهیم شدن تجربیات و دلایل مشکلات گذشته خود با نسل‌های آینده نبوده‌اند. در نتیجه ناکامی‌ها و تکرار اشتباهات همچنان ادامه داشته‌اند تا شاید روزی مردمان، مانند کارگران معادن، با دیدن مرگ یا اغماء دیگران، درک کنند هوا آلوده است و چه بسا فرصتی یا امکانی برای فرار پیدا کنند یا خیر!

معدنچیان وقتی به قعر تونل‌های مسموم معادن می‌روند، پرنده‌ای مانند قناری با خود همراه می‌برند. وقتی ببینند که پرنده در قفس به حال اغماء یا مرگ افتاده می‌فهمند که هوای معدن غیر قابل تحمل است و اگر دیر نشده باشد فرار می‌کنند؛ وگرنه همراه پرندگان بی‌گناه، سالانه بسیاری از آنان می‌میرند.

دنیا را نگاه کنید. مظلومینی که هر روز در سراسر دنیا کشته یا آواره یا اسیر بدتر از مرگ می‌شوند، همان پرندگان بی‌گناهی هستند که همراه معدنچیان در عمق تونل‌های مسموم جهان گرفتارند و با فدای آزادی و جان خود، به جهانیان خبر می‌دهند که «امروز هوا در سراسر جهان آلوده است»، آن هم آلوده به سم مهلک تنفر دینی و فرقه‌ای. هیچ فرد یا گروهی هم در هیچ نقطه‌ای مستثنی نیست چون همگی همین هوا را استنشاق می‌کنیم.

ملت‌ها و دولت‌هایی که ظلم‌ها را تأیید کرده یا می‌کنند نمی‌فهمند قربانیان بعدی خود آنها بوده‌اند و خواهند بود، چون سرطان نفرت دینی دوست و دشمن نمی‌شناسد و همه اعضا را مبتلا می‌کند. به سوریه، عراق، لیبی یا یمن نگاه کنید و مردم مظلوم آنها را ببینید. دولت‌های آنها قبلاً خود مشوق فتنه‌گران بودند و بالا نشین، غافل از این که به قول صائب تبریزی،

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست	جای چشم، ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است
آهن و فولاد هر دو از یک کوره می‌آیند برون	آن یکی شمشیر شه، وان دیگری نعل خر است
شست و شاهد هر دو دعوی بزرگی می‌کنند	پس چرا انگشت کوچک لایق انگشتر است؟
گر ببینی ناکسان بالا نشینند صبر کن	روی دریا کف نشیند، قعر دریا گوهر است

قذافی کسی بود که ضمن دیوانگی‌های گوناگونش به همه فتنه‌جویان کمک می‌کرد. از عجایب او یکی آن که برای نوشیدن شیر تازه (!) علاوه بر دختران زیبای گارد مخصوصش، شتر شیرده خود را مانند قابلمه نهار (!) با خود در هواپیما به سفر می‌برد! آن موقع دنیا به او می‌خندید و امروز ملت مظلوم و آواره او می‌گرید و در آتش همان فتنه‌انگیزان می‌سوزد؛ لیکن هنوز آنها که باید عبرت بگیرند عبرت نگرفته‌اند و نفهمیده‌اند که خود بزرگ بینی و غرور موجب خودفریبی می‌گردد و خودفریبی کلید بدبختی است. چه خوش گفته‌اند که بزرگترین دشمن هر فرد نادانی خود اوست.

آتشی را که شرر داشت به سر شامگهان	دیدم افسرده سحر در دل خاکستر خویش
گفتم ای آتش پنهان شده بر روی تو چیست؟	گفت خاکی است که خود ریخته ام بر سر خویش

در گذشته بیماری‌هایی همچون نازیسم، فاشیسم، آنارشیسم و کمونیسم اینجا و آنجا وجود داشتند، حال آن که امروز مجموع این میکروب‌ها در لباس نفرت دینی و فرقه‌ای یکجا سر برآورده است. شگفتا که دنیا همچنان در خواب مداراست! به قول کسروی تبریزی، مردمی که در تاریکی ساکت نشسته‌اند احتیاجی به چراغ ندارند.

افسوس که آدم مذهب را ساخت ولی مذهب آدم را نساخت. به قول شادروان فریدون مشیری،

از همان روزی که دست حضرت قابیل
گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان حضرت آدم...
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید
آدمیت مرد، گرچه آدم زنده بود. [...]
در میان مردمی با این مصیبت ها صبور
صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق
گفتگو از مرگ انسانیت است.

گفتگو از مرگ انسانیت است. این نفرت ها از کجا سرچشمه گرفته‌اند، چگونه تقویت شده و دوام آورده‌اند؛ و چرا بشر هنوز عبرت نگرفته است؟ در حالی که انسان های شریف دنیا در صدد کمک به آوارگان نگون‌بخت هستند، چرا کسی را یارای رفع علت آوارگی دیروز و امروز نیست؟ چرا همچنان آوارگان مظلوم میکروب مسری نفرت را با خود به سراسر دنیا می‌برند و از آن سو، خیرخواهان امروز مظلومان فردا باقی می‌مانند؟ چون قدرتی مخوف و نوشته‌هایی مافوق به نام دین آنها را محفوظ داشته‌اند و همچنان آن طرز فکر را تدریس می‌کنند. واقعاً دردی که انسان را به سکوت و می‌دارد بسیار سنگین تر از دردی است که انسان را به فریاد و می‌دارد. دنیا را نگاه کنید.

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز **گوسفندان دگر خیره در او می‌نگرند**

اخبار روز را گوش کنید. از رشد واپس‌گرایان تعجب نکنید چون آغاز افراطی شدن آسان است ولی ترک آن مشکل، چرا که وقتی پای تعصب دینی و فرقه‌ای به میان می‌آید عقل می‌گریزد و همه آنها می‌خواهند از عرض رودخانه به دریا برسند! به گفته ایرج میرزا،

به حیرتم ز که اسرار هیپنوتیزم آموخت **فقیه شهر که بیدار را بخواب کرد**

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰) نویسنده بزرگ آمریکایی می‌گوید: «بخش‌هایی از کتاب انجیل که می‌خوانم و نمی‌فهمم ناراحت نمی‌کنند؛ ولی از خواندن قسمت‌هایی که معنی آنها را می‌فهمم عذاب می‌کشم!»

به جرأت می‌توان گفت که اکثریت مطلق پیروان همه ادیان معانی کتاب های دینی خود را نمی‌فهمند و صرفاً کلماتشان را مانند آدامسی بی‌خاصیت مکرراً می‌جویند. فرصت طلبان ادیان هم در لباس ترویج دین، از این ناآگاهی سوءاستفاده می‌کنند و به جای روحانیت دین، به فکر منافع دینند. گروهی هم بی تفاوت، هم صدا با حافظ می‌گویند،

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب **چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند**

دوستان؛ خوشبختی انسان در سه عبارت است: عبرت گرفتن از تجربیات دیروز، استفاده از امروز، و امید به فردا. ولی حیف که بشر با سه عبارت دیگر زندگی را فراموش می‌کند: اتلاف امروز، ترس از فردا، و تنفر از دیگران. آری، تنها واقعه‌ای که نمی‌توان از آن عبرت گرفت مرگ است. فرصت های ممکن را از دست ندهیم. خوشبختی فاصله میان این بدبختی تا تکرار حتمی بدبختی های آینده است. فرصت ها بی‌صبرند. چنانچه به وظیفه خود که همانا آگاه کردن نسل‌های آینده است عمل نکنیم، از دست می‌روند؛ و چنانچه آثاری از انسان باقی نماند، انگار که هرگز نبوده است.

بهتر است که با ذکر واقعت های تلخ، فرزندان را متأثر کنیم، تا این که با ذکر نکات واهی بخوایم آنها را خوشحال کنیم.

یکی از امتیازات خوب بشر خصیصه عبرت آموزی او است، به شرط آنکه نوشداروی بعد از مرگ سهراب نباشد؛ چون نتیجه درست عبرت آموزی، اجتناب از تکرار بدبختی هاست. تکرار ازدواج های درون فAMILI و عبرت نگرفتن از عواقب مصیبت بار آنها، یعنی تولد فرزندان نارسا، از جمله این مرگ سهراب ها است. قسمتی از تجربه سالمندان جامعه مهاجر ایرانی از زندگی در جهان سوم کسب شده است و هم از این رو به جاست که

ایشان تجربیات مضاعف و بسیار ارزشمند دیروز و امروز خود را دست کم نگیرند و در آگاه نمودن نسل آینده کوشا باشند؛ چون نسلی که گذشته را نداند نخواهد توانست آینده بهتری بسازد.

این امری جغرافیایی نیست که کشورها و ملت‌ها را جهان‌سومی یا عقب افتاده می‌نامند بلکه مردمان و فرهنگ‌های آن مناطق هستند که آنها را از علم و تمدن روز به دور نگه داشته‌اند. **عقب افتاده طرز تفکر طبقه واپس‌گرای آنهاست نه آن آب و خاک.** واپس‌گرایان دنیا را نگاه کنید. جسمشان در قرن بیست و یکم است اما افکارشان، به استناد نوشته‌های خودشان، در دوران عصر حجر منجمد شده است و همچنان تقلید را بر تفهیم مقدم می‌دانند. رسالت نسل حاضر، خاصه پدران و مادران، این است که با نتیجه‌گیری از خاطرات تلخ خود، فرهنگ تقلید را از ذهن خویش و نسل آینده پاک کنند تا فرهنگ مذموم تقلید منسوخ شود و نسل آینده متحمل مشقات حاصله از تکرار تاریخ نگردند. به گفته مولانا،

از محقق تا مقلد فرقه‌هاست	کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
منبع گفتار او سوزی بود	و آن مقلد، کهنه آموزی بود
کافر و مؤمن خدا گویند، لیک	در میان هر دو فرقی هست نیک
آن گدا گوید خدا از بهر نان	متقی گوید خدا از عین جان

انسان‌ها می‌آیند و می‌روند؛ ارزش آنها بسته به آثاری است که از ایشان به جا می‌ماند. خاصه با امکانات فنی بی نظیر امروز، سالمندان می‌توانند از طریق ضبط مصاحبه، با فرزندان و نوادگان خود و حتی با نسل‌های آینده، درباره مسائل خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و غیره گفتگو کنند؛ و چه بسا مانند نگارنده، صدا و سیمای خودشان را در YouTube خانوادگی برای آیندگان و برای همیشه محفوظ بدارند. به قول شاعره معاصر، ژاله اصفهانی،

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست.
هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود.
صحنه پیوسته بجاست.
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد.

تکرار هزاران ساله نوشته‌های نامفهوم برای خواننده، به هر زبانی که بوده باشد، هیچ خاصیتی در بر نداشته است. نسل‌های آینده باید بدانند که «غم و افسردگی اقلیت»، از جمله اثرات یهودی‌ستیزی، **چنان از وجنات یهودی خوانده می‌شد که گویی زیرنویس فارسی دارد!** حتی یهودی را برای اینکه دستش بوی گل می‌داد به جرم گل چیدن محکوم می‌کردند، غافل از این که او گل نچیده بود بلکه درخت گل کاشته بود.

برای مثال، در اوایل سلطنت رضاشاه کبیر، به شاه اطلاع می‌دهند که وضع اقتصاد مملکت خراب و بیکاری زیاد است. شاه می‌گوید بهترین راه بهبود اقتصاد **ساختمان سازی** است چون بسیاری از شغل‌های دیگر نیز از آن بهره‌مند می‌گردند. پس دستور می‌دهد که در همه شهرها مردم را تشویق و وادار به ساختمان‌سازی کنند. وی از جمله دستور می‌دهد که مالکین زمین‌های دو طرف خیابان شاهرضا، در حد فاصل میدان ۲۴ اسفند تا میدان فردوسی آن روز، ملزم به ساختمان‌سازی گردند.

یهودیان تهران نیز از این فرصت استفاده می‌کنند و به اتفاق دیگران در این منطقه ساختمان‌های گوناگونی می‌سازند. از آنجا که حسودان همیشه یک گئل در دست رقیب را صد گل می‌بینند، چند نفر متعصب کور دل، علاوه بر ایجاد مشکلات متعدد، به نزد شاه شکایت می‌برند که «یهودیان دارند شهر را می‌سازند و فردا است که شهر متعلق به یهودیان شود!» شاه عاقل با عصبانیت می‌گوید: «مگر اینها ساختمانها را کول خواهند کرد و خواهند برد؟!» در نتیجه، بر خلاف درخواست آنها، دستور می‌دهد که یهودیان را تشویق کنند.

آری، آنها درخت گل می‌کاشتند ولیکن حسودان آنها را متهم به گل چیدن می‌نمودند. افسوس که سرانجام باقی‌مانده آن ساختمانها در مقابل پیشرفت اجباری نسل آینده، مصادره شد. مالکین آن روز عبرت نگرفته بودند. یهودی، علیرغم دارا بودن شناسنامه ایرانی ۲۷۰۰ ساله، نزد دینداران، بیگانه بود و نزد بیگانگان، ایرانی؛ چون در فرهنگ واپس‌گرا، قبل از انسان بودن هر فردی، دین او مطرح است و قبل از انسانیتش، باورش. در حالی که فرهنگ ۳۳۰۰ ساله دین یهود براساس عدالت، آزادی، برادری و دوست داشتن نوع بشر استوار بوده است.

با آن که تبلیغ دین در یهودیت ممنوع بوده است، تبلیغات یک طرفه مغرضین همیشه ادامه داشته است. این در حالی است که گواه تأیید یا تکذیب هر یک از ادعاهای پیروان ادیان توحیدی، یعنی سه کتاب مقدس آنان، در دسترس همگان است. از این رو، می توان در همه موارد، با مقایسه نوشته های این سه کتاب، بی طرفانه قضاوت کرد و هر گروهی را، مانند اعضای کلوبی متفاوت، جهت وابستگی های اجتماعی آزاد گذاشت. بگذاریم نسل های آینده انسانیت را مدرک شناسایی انسانها بدانند و نه دین آنها را. هیچ انسانی کامل نیست مگر آن که هم نوع خود را دوست بدارد. بگذاریم بدانند که دنیا زمانی آرام خواهد گرفت که مدرسین ادیان، هویت خود را فقط در هویت انسانی مشترک با همه انسانها بدانند و آن را تدریس کنند.

اجداد اقلیتها، چنانچه عبرت هم می گرفتند و می دانستند چه در عزا و چه در خوشی مقصر شمرده خواهند شد، هنوز امکان، سواد، موقعیت و وسیله انتقال تجربیات خود را نداشتند. اگر شادروان **دکتر حبیب لوی** تاریخ یهود ایران را ننوشته بودند، یهودیان ایران حتی از گذشته خود بی خبر می ماندند. من یقین دارم که در اثر تحمل ناملایماتی که ریشه در دین دارند، در آینده سازمانی مانند سازمان ملل متحد به نام **سازمان ادیان ملل متحد** تأسیس خواهد شد که هدف آن رسیدن به صلح جهانی از راه رفع نفرت های موروثی و حذف نوشته های فتنه انگیز خواهد بود. چون به مصداق آنکه می گویند «انسانها در بحر آنها شکوفا می شوند»، ذهن جهانیان با دیدن بحر آنها و فجایع تاریخی موجود، به حکم زمان آهسته - آهسته شکوفا می شود؛ از تجربه دین عبرت می گیرد؛ و تبلیغات امروز مروجین نفاق و دودستگی، اثر کاملاً معکوسی پیدا خواهند کرد. دنیا به تدریج می فهمد که این دولت ها نیستند که با ملت های خود و سایر دولت ها اختلاف دارند؛ بلکه این جمع اضداد ادیان و فرقه هاست که دنیا را حتی درون خانواده ها ناامن کرده است.

اینجاست که با عبرت گرفتن از گذشته و حال می فهمیم که **صلح جهانی منوط به صلح بین ادیان است و نه تنها میان دولت ها**. چنان که می بینیم، در سازمان ملل متحد هم عملاً این دولت ها نیستند که در مقابل یکدیگر نشسته اند، بلکه اینها نمایندگان ادیان مختلفند. راه دراز و پرمخاطره ای در پیش است تا از این منجلاب گذشت، مگر آنکه بشر چشمها را بشوید تا دنیا را آنطور که هست ببیند، نه آنطور که ندیده و شناخته، به زبانهای مختلف گفته و نوشته اند. آنگاه آدمی می تواند برداشتی واقع بینانه از دین کسب کند و به واقعیت سخن **ملک الشعرا** بهار پی ببرد که گفت،

گفتمش چیست جدال وطن و دین؟ گفتا
بر یکی خوان، پی نان، همه مه و غوغایی

پس چرا دنیا امروز همچنان خاموش، نظاره گر فجایع و درگیری ها مانده است؟ چون بشر هنوز از فجایع دینی گذشته عبرت نگرفته است. نفرت های ارثی دینی و فرقه ای چشمها را کور و گوشها را کر کرده اند و مظلومان هر روز زیر فشار ظلم و نفرت دینی و فرقه ای پایمال می گردند. فریادرسی هم نیست که حداقل ندا برآورد که «چرا؟!»

به قول میرزا محمود غنی زاده،

اینکه بینیم عجا تب و تب است
از چه آفاق چنین مانده خموش
یا تصاویر هیولای شب است [...]
پای تا سر شده گویی همه گوش

نورالله "نورمن" گبای
سپتامبر ۲۰۱۵، لس آنجلس

در صورت تمایل، این نوشته را برای دوستان خود نیز ارسال کنید.
برای داوَنلود رایگان دیگر نوشته های نورالله گبای، از جمله کتاب او
با عنوان **لحظاتی برای تفکر**، به زبان های فارسی و انگلیسی،
به آدرس www.BabaNouri.com مراجعه کنید.